

هذا الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم فرس نامه

فصل اول در صفت اسبان بدانکه ارسطاطالیس حکیم می فرماید که جنس خواصی
اسپ نیک که دیگرا فرق کنی باید که اول نظر کنی در اندام باشد و لب بالای او از لب
زیرین درازتر باشد تا در چاپان زود تشنه نشود و بینی او بلند و فراخ
و کشیده باشد و هنجا(؟) پهن و سینه فراخ و دندان سفید و پیوسته و هر دو گوش سطبر و
دوران و میان هر دو گوش فراخ و سبل گاه باریک و دراز و هر دو سوی گردن مایل(؟) کشیده
و بن گردن سطبر و سر سینه دراز و زبر(؟) کوتاه و موی دم دراز و استخوان دم کوتاه
و میان کمران محکم(؟) و ... فراخ و کشیده و هر دو پهلو فراخ و شکم مدور

و ابرو

و ابرو چیده و رسغها باریک و سم بلند و مدور و سیاه و پشت کوتاه و زنخ گاه
میانه و تهی گاه باریک و چشم سیاه و رگهای دراز و یال و دم سیاه و نرم
بوده باشد چون خواهند که فرق اینها کنند باید که از طرف راست ملاحظه
کنند و احتیاط باید نمود که اگر کهنه لنگ نباشد و شب کور و روز کور و چپ
دست نبوده و اینها همه عیب بزرگ است و باید که خورد موی و هوشیار باشد
که هر دو زانو و سر ران بوزار(؟) نرسد تا حرکت کند و دست جنبانند و آگاه باشد دوم
در لون اسب و چگونه بکار آید بدانکه حکیمان متفق اند که از جمله رنگها
کمیت بهتر کهر و اگر فرما گون بود خوب تر است بعد کهر و در گرما و سرما
صبور بود و در رنج کشیدن باشد بور سرخ سفید و کبود و سر خند(؟) و ... که
خصیه و میان فامها سیاه باشد و مقعد و ساق و سم و یال و دم نیز سیاه باشد
پا نظیر است زرده اسب آل از جنس نیکو بود و اگر بنا(؟) ... زرده باشد

بال و دم او و سینه و پشت و چشم و لب و مقعد و خصیه و میان ران‌ها سیاه باشد

و ستاره پیشانی باشد سمند هرگاه سمند را چه اسب زرده باشد نشان او پر نقرات

کمیت گون با بره بلوزنگ بود او هم اسب سیاه با بره براق بود و چشم سرخ بود

در هیچ عضوی او سفیده نباشد و سرخ مادرزاد نباشد و لب زیرین او اسطر بود **قزل بور**

کم بود و نیک باشد اگر وارتع باشد نادر بود اگر بس بیشتر بر هیبت باشد اگر اتفاق افتد

و چشم و مقعد و خصیه و ذکر و سم و دم سیاه باشد هر نسبت قایم بر توان لکف و اگر

بر پنج صفت نیز درست زرد باشد نیک است **اسب ابلق** از همه لون ناکرده والله اعلم

فصل سیم در نگاه داشتن از آب شرط آن است که هرگاه اسب را آب

داده باشند هموار بر زمین و ندوانند و اگر ملکی باشد لحظه بعد از آب دادن

توقف کنند و بعد از آن بر نشینند و در سفر باید چون بمنزل برسند فرا

آب ندهند تا نیم شب نشود و بعد از آن آب و علیق دهند تا کرده نشود والله اعلم

فصل چهارم

فصل چهارم در نگاه داشتن اسب از جو و کاه و علف شرط آنست که هرگاه

جو به اسب دهند باید جو را نیک پاک کنند که کلوخ و سنگ ریزه و سرگین

جانوران و مرغان و پشم گوسفندان و پر مرغ باید نیک ملاحظه کنند و شرط

علف دادن آنست که باید اول قدری علف بدست دهند تا بخورد و علف سو

نیم خورده نکنند و باید نگذارند که پر از آب در جوال اسب نموده باشد و قدری

نمک در آن آب کرده در ساعت از آن آب تنها بر علف بیفشانند اگر کاه

از زمین نمک خورده باشد با چیزی و یا چیزی معفر در میان جو یا علف به اسب دهند

در ساعت رنجور شود و نشان خوردن آن است که خویشتن را بر زمین زند و بلرزد

علاج آنست که روغن گاو گرم کرده گلوی اسب بریزند تا صحت یابد

والله اعلم **فصل پنجم** در نگاه داشتن در فصل زمستان هرگاه قاعده چنان

آنست که در زمستان باید در آفتاب نه بندند فاصله با پیره علفها

از آن اسب بهم برآید جهت آنکه هوای عصر نزدیک به شام است سرد می‌شود و از

زکام می‌گیرد و تباه می‌شود و اکثر روزگار علت صفاق و منقاد در اسب از جهت

فصل پاییز و زمستان عارض می‌شود والله اعلم **فصل ششم** در محافظت کردن

پشت اسب که ریش نشود و کوفته نیابد و شرط آنست که چون اسب سوار یک فرسنگ

راه رانده باشند باید که از اسب فرود آیند و تنگ او را نرم کنند

و پیچ و بند زین را محکم کنند و باز تنگ استوار کرده سوار شوند و چون به منزل رسند

فی الحال فرود آیند بی توقف زین را از پشت اسب بر ندارند و در همان لحظه

به پشت اسب نهند و تنگ او را نرم بکشند تا عرق او خشک نشود زین برندارند

و اگر از راه دور آمده باشد اسب را نرم نرم بگردانند تا عرق در پشت او

خشک شود و تا کوفته و خسته نشود اگر در زمستان باشد چون به منزل رسند

پشت او را نمد بپوشانند و زمانی صبر کنند و بعد از آن زین برگیرند و اگر

جو نخورده

صبر کرده زین برگیرند اسب بیمار و رنجور شود علتها هم بهم آورد والله اعلم

فصل هفتم در فربه کردن اسب شرط آنست که هرگاه خواهند که اسب

لاغر را فربه کنند باید که جو را پاک کرده بشویند و به یانجه بیامیزند

و بدهند و همیشه باید که جای او را پاک و خشک نگاه دارند تا زود تازه

و فربه شود و دیگر آنکه تا مدت چهل یوم در یکجا بسته باشند و از طویله

بیرون نیاورند و سواری نکنند و آب و علف در همانجا دهند و جو را

چنان پاک کنند که اصلا خس در آن نباشد و باید پنج چیز بخورد آن اسب دهند

جو و گندم و کاه شسته و یانجه و تخم خیار و برگ خشک ترکان او را

کوماج خورانند اما خیار هر روز یک صد و سی درم دهند و هر روز

تیمار کنند و علفی که او را تا آفتاب فرو رفته باشد بدهند و در روز دو نوبت

آب دهند اگر ممکن باشد هر روزی والله هر دو دست و پای او را به آب گرم

بشویند و چشمهاء او را سوهان نکنند و هرگاه برین طریق نگاه دارند بغایت فربه گردد
والله اعلم **فصل ششم** هرگاه خواهند که اسب به جایی دور ببرند بخشکی در سواری
بگیرند باید که اول نعل ببندند و اسب فربه کرده باشند میباید که روز بروز سواری به تدریج
زیادتی کنند روز اول یک ساعت روز دوم تا چاشتگاه روز سیم تا وقت عصر او را
سوار شوند و زین بر ندارند و روز چهارم زین کرده سوار شوند تا یک تیر پرتاب سوار
بروند و مراجعت نمایند و نگذارند که عرق کند زین او را بر ندارند و روز دیگر او را
دیگر سوار شوند دو تیر پرتاب بروند و بعد از آن هر روز یک تیر پرتاب زیاد کنند
تا آنکه بمنزل بروند لیکن تند نرانند و عرق دار نکنند و تند نرانند و با هم
و اسب به اختیار خود بگذارند که راه رود و پس هرگاه به منزل رسند سواری نکنند
و از جا بیرون آرند و هرگز در راه تاختن نکنند و در شب سواری نکنند و مرکوب برای
خود طی منزل رسانند و قاعده آنست که در وقت سواری در راه رفتن در تابستان [illegible]

بسیار نرمی

بسیار سخن نگویند و بخواب نروند و مطهر دستها و پاها باید برند زیرا که اسب از این
در کنها راه رفتن خود را فراموش و کم کند و با هم در وقت سواری از آب چند گام
بند برانند و سواران بحال خود بگذارند که راه رود و اگر در شب آب خورد خوب نباشد
بود لیکن در وقتی که بمنزل رسیده باشند و آب و علیق طلبیدن اسب را نگه دارند تا
را بر زمین زنند و شنیده نشود و بتابی کند و در روز سرما عرق نشیند اسب را خشک کرده
آب و علیق دهند بغیر از آن بود و با هر اسب بر نعل سواری نکنند و اگر نعل [?]
در راه نعل او افتاده باشد نعل دیگر حاضر نباشد و اگر دار اسب و سوار باشند اسب را
نعل راه نتواند رفت و به پاره در این بستر در مرغزارها و دشتها میشود اگر
ملکی باشد و در آن حوالی بهم رسد او را بیغیر مرد و شکم او را سوانگ فقند و زیر ناخن اسب را
بر جمع او بمالند و آن اسب لنگی نکند اکثر مردم بر سبیل الدوام این چنین کنند
تا به منزل رسانند والله اعلم **فصل هفتم** در آنکه هرگاه در روز [illegible] اسب خون [illegible]

[illegible]

سوار شود و بغایت نیک است زیرا که اسب اعمی زیرک و زنده دل و غیرتمند است
می‌باشد و خود سو بلکه صاحب اسب نیز از ضرب تیر و حربه دیگر ملاحظه کند و ناگاه ضرب
و جراحتی بوی رسد تاب می‌آورد و از آن ورطه صاحب را بموضع خود برساند مگر
آنکه مجروح از دست تمام از رسیده باشد فاما مصنف این رساله چنین گوید که خود در جنگ
جغتای لشکر آمده در ولایت دار القرار قندهار در حوالی قلعه را بقلعه محکم کرده بودند
حاضر بودم ملاحظه نمودم که یک اسب تازی نژاد کحیلا کمیت کهن جوانی از قزلباش
سوار بود و از جانب لشکر مخالف یک دست آن اسب را از قلم بگلوله بان زده و شکسته
بود همچنانچه آن دست شکسته آویخته بود و آن اسب همچنان زخم نمایان صاحب خود را
بکنار آورد و رسانیده از پا در افتاد و اکثر مردم این حال ملاحظه نموده و تعجب کردند
بود و الله اعلم فصل نهم در سواری کردن و تازیانه زدن شرط آنستکه در سواری
پایها را بر کرد گاه اسب بسیار تیز و بر دستوره تازیانه برآرسته و باید که تازیانه از

لگمت

لکمت نازه باشد و پا بر پای از رکاب بیرون نیاورد و سخنی بسیار نگویند
و اسب کند و گران و بطی رود و پلید طبع شود باید که در سواری هشیار بوده باشد
و پای در رکاب سبک باید در دست و شکند و چست و چالاک بر نشیند و هرگاه
مردم بر اسب سبک نشیند اسب نیز کار جلد کند و سست و چابک در نشست خود
نیک نشسته باشد فاما در باب شروط اسب تاختن طریق آنستکه هرگاه که خواهد
که اسب خود سو با اسب غیر گروبندی شرط لعان مرود و سند البته باید که یکدو روز
در جای تاریکی به بندند و در آن شب رام العلاج خواهند و تواند علیق و آب
کم دهند و هر روز نه یکبار بگرویند و گر اسب غیر خواهند تواند از خود غافل
مثل این مثل در میان ترکان مشهور است و هر اسبی که تازی نژاد و چالاک است
این سخنی در گوش خود بقوه حسی که دارد نگاه میدارد و خود سو در هنگام جو
غافل نمی‌سازد و صاحب خود سو را رو سفید میکند از دهنه و لگام خود سو ظفر است حاصل.

و شیهه برکشد و دستها بر زمین می زند و در میان چمن می رقصد چنانکه ملا علی الزواری در تعریف اسب گفته

بیت
سمندی چون نگاه یار سرکش :: سبک از جا در آید همچو آتش
سبک رو تر ز بوی گل بجولان :: نسیم صبح میدانش گلستان
برقص از جلوه جان دلنشین تر :: بجنبش از ناز خوبان نازنین تر
چو آب دیده در سرعت فن خود رو :: چو رخش عالم پیما بر در رو
ز سرعت گر نمی جنبد بر اخگر :: و هم او را رسید از پی اخگر
به پویه نرم رو چون گل بر آب است :: به سرعت چون دعای مستجاب است
نگاهش دور بینی چون فکر عاقل :: ستاره‌اش راست تر چون عزم کامل
گهی چون موج بر دریا گذارش :: گهی چون شعله بر آتش قرارش
ز مغرب تا برآرد نعل زو برق :: نشد چون دیگر خورشید در شرق
چو خورشید آن سبک نعل گران ضرب :: بیک جستن رود از شرق تا غرب

چه چشم

چه چشم دلبران پامال سرخوش :: چه خوی نازنینان شد سرکش

و شرط دیگر آن است که در آن وقتی که تجربه دارد و بر آن اسب برای از طویله بیرون بیاورند تا دمی سر آنکه سوار شده عنان او را بر اسب گشته وی بجای قرار گاه و سر بسته سوار شوند پیش کفی وا نشسته وی اسب را و پای خود را بنا و زین در رکاب است بزنند و عنان او را کشیده باز و از دست نگذارند و تجربه بتازیانه اشاره کنند و نگه دارند که هرگاه که بخواهند عنان او را آهسته آهسته در دست کشند و جلو او را در دست جفت نگاه دارند تا آخر همه آن هرگاه به همین طریق بردارند به رفق و کار از اسب خبر گیرند شرط دیگر آن است که در وقت سوار شدن اگر بیاید همواره بر اسب ننشیند تا بار سیم بنشیند انگاه رسند و بعد از آن پشت او را خوب پوشیده و طویله در آورند در جای بخسبند و نه گذار جای او را بر دارند و گاهی بپوشاند آب عمیق بر آنند دیگر آنکه چنانکه عمیق او را کم کنند برود

بپروزند بالا کنند و بقاعده هم برسد و جوالدوز اسب زیاد بکند و هر گاه و ... ازک را

به پوست نشتره زنند تربیت پروردگاران اسب را از جراحت ان واز ... اسب ... زنند

والله اعلم بالصواب **باب دوم** در اسباب علت و امراض و علاج ان هر اسکه

هر چیز و حکما فرموده اند و تجربه کرده اند در این باب گفته میشود **فی امراض راس**

و به تعلق بها و علاج انها هرگاه سر اسب ورم کند سبب ان است که در جای علف زار

زور لگد بر وی باشد و یا خود از شیمی چیزی بخورد و داده باشند مثل علف زهر دار که

ترکان اغو گویند و یا گیاهی که فراوان است ... گویند و یا جانوری ... گزنده

گزیده و یا ... زنبور باشد امثال انها چیزهای ... و علامت انها آن است که هرگاه

سر اسب ورم کند و یا سبب ... بر زبان ... و ... از چشم او اشک روان گردد

و نفس او گرم ... و بر آید و ... جاهای ... انها علامت ... و ... و

زهر دار خوردن است و علامت ... زور گزیدن ان است که سر او ورم کند و از ...

زخم

و ... ورم ... و ... بالای ... علاج چیزی خوردن ان است

که ... صغیر ... درم و روغن ... درم ... اربعه ... از ...

... شیر در گلوی او بریزند نافع است **علاج** ... گزیدن ان است ...

لبهای او ... استره ... و زاق ... درم ... آرد کنند ... درم

گزنده ... سر اسب ... شیر در گلوی او بریزند و اگر ... این معالجه کنند

شفا یابد و اگر ... دانه ... و اگر ...

سبز ... برگ سبز تازه و برگ تره و خورده ... کنند در ... بگو ... شده و در ...

اسب ریزند سر ... ان اسب ... شده و گرم ... تا وقت سرد ...

و بعضی از حکیم ... در علاج این ... چند دانه سیر را ... و با

روغن گاو ... کنند و سر ... گاو ... در ... شده و به

سر اسب بنهند و ... روز ... آب ... بدار ان ... شود

دیگر که در باد [illegible] که سر اسب [illegible] مجرب است هرگاه چشم اسب [illegible] علاجش
این است که [illegible] و انزروت [illegible] بسیار خشک [illegible] قطره [illegible]
و این علت [illegible] چشم [illegible] است [illegible] بر آید [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] تمام [illegible] اسب را [illegible] کند و این علت [illegible] در چشم
[illegible] علاجش این است [illegible] و [illegible] او [illegible] در چشم
[illegible] و اگر [illegible] اسب را [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] بسته [illegible] آن رگ را [illegible] آن
[illegible] را [illegible] چشم [illegible] و [illegible] و [illegible]
رگ [illegible] یابد و اگر [illegible] در چشم اسب سفیدی [illegible]
علاجش این است [illegible] سرادی [illegible] و [illegible] روز در چشم
اسب [illegible] نوع دیگر [illegible] خشک [illegible] و با [illegible]

در چشم اسب [illegible] سفید [illegible] نوع دیگر [illegible] سه مرتبه در [illegible]
سر [illegible] در چشم اسب [illegible] مجرب است هرگاه کام اسب [illegible]
و کام [illegible] این علت [illegible] سبب آن است [illegible] و [illegible]
[illegible] علامت آن است [illegible]
کام او [illegible] علاجش این است [illegible] را
[illegible] و سر او را [illegible] خشک [illegible] سر او را
[illegible] بر کام اسب [illegible]
و در کام او [illegible] نوع دیگر هر گاه در چشم اسب [illegible] بر آید [illegible] را
[illegible] در چشم اسب [illegible] این علت [illegible]
و اگر چشم اسب [illegible] علامت آن است [illegible] سفید [illegible]
چشم او [illegible] علاجش آن است [illegible]

سه نوبت در چشم اندازند اگر به نشود زهره مار یا زهره وزغ را خشک کرده

بسایند و در چشم اندازند یا بریزند تا نفع بود اگر علی الدوام اشک به سبب

اسب آید علاج آن است که کنجهای چشم او را داغ کنند تا اشک آمدن

برطرف شود و دیگر نشود نوع دیگر درشت سر هرگاه در سبل جو در کاه

نخشه گربه و موش یا جانور دیگر خفته باشد علامت آن است چنانچه پیشتر

قبل از این گفته شده ورم کند علاج آن است که قدری [illegible] که خشکه [illegible] آن

بریزند از آن که کهولان از خون بگیرند تا نفع بود هرگاه ذلو در دهن اسب رفته

باشد علامت آن است که مگر زبان بیرون کند و بیرون کشد و کام

نقش پنبه در سر بزیر دارد علاج آن است که دهن اسب را محکم ببندند

اگر نشود باید باشد یا پره و نمک آشنه ذلو را بکشند و با خاک بیاشند

و پاره نمد در دست گرفته ذلو را بگیرند و بیرون کشند و اگر ذلو را ربعه باشد

دال

در دست رسیده چوب را به پیچند و با نمک آلوده کنند و بیرون کشند و اگر

اسب فرو کشیده به ذلو نرسد آن ذلو کشیده شود و بیرون آید و اگر در

اندرون فرو رفته دست تمام بر پا کرده من بادام در دهن کشیده در دهن نگاه دارند

که جوش شده و نمک و آهک کرده در گلوی اسب بریزند ذلو کنده شود و بیرون افتد

نوع دیگر قدری از سیر خرد کرده سی درم کرده در آب حل کنند و صاف

کرده در گلوی اسب بریزند آن ذلو خود بخود بیرون آید هرگاه زبان اسب

ورم کند علاج آن است که از هر دو جانب سینه آن اسب خون بگیرند و گشنیز

و گلاب و نان را بجوشانند و مغز خیار چنبر در دهن کرده و بوره بسته درم

کرام نیم درم در دهن کرده نیم گرم بجوشانند و زبان آن اسب بمالند و دو

نوبت چنین کنند شفا یابد و اگر به نشود زبان اسب را از رگهای [illegible]

کشند و چنبره جا بشتر زننده تا خون فرود برود بعد از آن [illegible] علاج آن است

دردسر

ورم بر طرف شود هرگاه دندان اسب درد کند سبب آن آنست که جو دادرا

پاک ناکرده داده باشند و در میان جو سنگ ریزه بوده دندان او را شکسته باشد و لت

داده باشد و علامت او آنست که جو را کاه خفه و گوشها فرود برد و از

چشمها اشک ریزد و سر را بر زمین زند علاج آنست که سرکه انگور و زنجبیل و دار چینی

و فلفل و قرنفل سفید همه را برابر کوبند و در سرکه جوش دهند و بر دندان کرم مالند

و چرب با چند بار این شربت الآ بنه برنج دندان اسب بمالند آن علت

و درد دندان بر طرف شود هرگاه در بن دندان کرم شود سبب آنست که از شرب باد

فرو برده و کلوی او را بیکند و این علت اکثر اسبان ضایع شود و علامت او

آنست که کلوی اسب ورم کند و گوشت بن او پاره پاره شکیک رود و درد قیت

را از آن اسب پهلو خم شود و برای قربان این علت تا سه روز یا پنج

روز بهم باشد علاج آن آنست که اول از رگ دست او خون بگیرند بگیرند خون

بیمار او

بسیار ریزند و با پیه و روغن تخم کدو دارد و جو در هم سرشته در گلوی اسب ریزند

و اگر به نشود مورد و چنبه و طوراق او تا و درو ماش و تخم خطمی با یکدیگر برابر

شنبلیله نانخواه

بکوبند و در آب بجوشانند و صاف کنند قدری مویز خیار چنبر در دو من کنند

و چنبه دانه زرده تخم مرغ در روغن کنند یا بنیم گرم در گلوی اسب ریزند

با پیه و روغن از جیانی گشنه و اگر به نشود مویز و دانه و انجیر و عناب برابر

و قدری جو کوفته در روغن کنند و در آب بجوشانند و صاف کنند روغن بادام

با روغن کنجد و قدری شکر در روغن کنند نیم گرم در گلوی اسب بریزند و چنبه نوبت جیانی

گشنه خناق او بر طرف شود نوع دیگر علاج آنست قدری بلدون در روغن زیت

را اگر ... در جوش کم ...

در هم جوش دهند گرما گرم در گردن اسب بمالند و پنجه و علف نزد هند و جو را

بجنبانند و به بهترین نوع است هرگاه اسب سرفه کند سبب سرفه کوبند

سبب آنست که او را ... آب داده باشند و میان جو و کاه او پشم یا ریگ

و با کوفتار در خرشته چو بعضی باشد و بعضی از آنها در گلوی اسب شده نه باشد علاج

آنست که روغن گاو خالص ده درم و شیر صد درم و شراب انگوری صد درم در ظرفی زرنگین

نهند و همه با هم سرشته کرده دو دفعه در گلوی اسب بریزند و اگر به نشود با [illegible]

و زرگال اولک کرده با قدری زعفران در آب تحریک شده و قدری روغن گاو در

دهان کرده در گلوی اسب بریزند نافع است و اگر به نشود ده دانه سیر و دانه [illegible]

بادرنجبویه و بادرنگ [illegible] دانه [illegible] سفید با هم کوبیده و جوشیده شده و نیم

گرم در بینی اسب ریزند و پاره [illegible] بریده [illegible] سفید [illegible] و آب انداخته کرده

دهان روغن [illegible] و اگر به نشود نیم من شراب انگوری کهنه و نیم من روغن گاو با هم [illegible]

و نیم گرم در گلوی آن اسب بریزند سرکه کهنه [illegible] نافع کند فامّا [illegible]

که به [illegible] آنست که [illegible] در ظرف سرکه

کهنه [illegible] سه روز هر روز سه [illegible] در گلوی اسب [illegible]

و سرکه کهنه و [illegible] آب را دفع کند و صاحب جمع [illegible] این علاج را

امتحان نموده است و درست و مجرب است و اگر قدری روغن [illegible] سیاه و انگور سیاه

با هم [illegible] شده و پالاینده سه روز هر روز یک کاسه صاف کرده در گلوی اسب بریزند

از [illegible] و این نیز مجرب است هر گاه [illegible] صاف [illegible] و از آب [illegible]

این [illegible] علت [illegible] جنس است اما [illegible] صعب است و سبب این [illegible]

آنست که سر اسب [illegible] بسته باشد و یا [illegible] از [illegible] باشد

علامت آن آنست که از بینی آن اسب ریم آید و چون [illegible]

[illegible] علاج آنست که قدری [illegible] دانه [illegible]

[illegible] و با ظرف [illegible] در سر او [illegible]

در بینی اسب [illegible] و اگر به نشود [illegible]

[illegible] طرف چشم [illegible] اسب [illegible]

آن علت را ببرد و [illegible] ببرد و اگر بازبینی نشود از هر جانب [illegible] و داغ کند از

دهان رگ [illegible] سفیده را بر بستر [illegible] آن علت رفع شود هر گاه [illegible] است زخم

شمشیر و تیر و هر چه دیگر رسیده باشد و رگ بریده باشد و خون نمی‌ایستد علاج

است اگر [illegible] دست [illegible] در [illegible] سفیده [illegible]

و ببرد و زخم را [illegible] بر جای زخم آنگاه قدری [illegible] زرده تخم و [illegible]

را در درون جراحت [illegible] پاره پنبه کهنه بر بالای آن نهاده محکم ببندد و چند

روز بسته بدارد و [illegible] اگر ضعف [illegible] با گلاب [illegible]

و بعد از آن چند روز [illegible] زعفران بر بالای آن زخم گذارد [illegible]

در زخم پیوسته نگه دارد اگر این ادویه حاضر نباشد [illegible] را بکوبند

[illegible] همان است [illegible] آرد گندم خمیر کنند و [illegible] جراحت

بنهند و چند روز بسته بدارد وقت گشودن با روغن و یا شیر چرب کنند [illegible]

شکم او صلب نشود و معنی کم بخورد و چو [illegible] از شکم او بیرون [illegible] علاج است

قدری روغن گاو و سرکه کهنه [illegible] با آب [illegible] بجوشانند و [illegible] با هم [illegible] گرم [illegible]

آن را بر [illegible] چون [illegible] و اگر ضعف [illegible]

بر همه بهتر است هرگاه شکم [illegible] کنند یعنی اسهال کند علاج او است [illegible] حقنه [illegible]

در آب بجوشانند و صاف کنند و قدری روغن [illegible] و قدری [illegible] حقنه کنند

و آب [illegible] آن علت برطرف شود هرگاه از [illegible] شکم مجروح [illegible]

و بعضی از امعاء او بیرون آمده باشد [illegible] علاج است اگر [illegible] باشد

آب [illegible] روغن زیت گرم [illegible] چرب کنند [illegible]

[illegible] بیرون کنند [illegible] زخم را [illegible]

آن [illegible] بالای آن زرده تخم مرغ [illegible] محکم ببندد [illegible]

چنان بسته بماند و بعد از آن [illegible] روغن زیت چرب کنند و اگر [illegible] زخم [illegible]

حرکت بسیار زده و بیرون آمده باشد و بیرون شتاب کرده و اگر بسیار کار زده باشد و سر زخم ازان بسیار کنند

و جماع بسیار کرده باشد و پاره سنگ در استعمال کرده باشد فاما اگر باشد و رسیده باشد و روده پیچ بسیار

قفت دار بسیار اطلاق شکم است اطلاق باشد از آن کنند سبب آن است و سرما زده باشد و یا آنکه از حد

خوردن آب زهر خورده باشد علامت این علت آن است که درد در آن بیرون سر گیاه او

مستغرق شده باشد علاج آن است که از هیچ دو غب درد را بستان محکم به بندند تا روزی از نجس

و آب نرسد و اگر اطلاق او بسته نشود پاره قوت دارد درخت بلوط و شاخ بزرگ را نشود را بسته و خاکستر

از آن با حرارت به کاه و علف نهند و علف که در علوفه آب اندازد تا آن علت بسته شود و اگر آن آب

از شش جگر رسیده باشد تا خوردن آب گوارا شده بر او نشسته بگیرد و آب برسد و از شکم او در

خانه نگه دارد هرگاه بول او آب گرفته شود و جهد بول ترشح شود سبب آن است که سرما زده باشد

و یا در وقت عطش بول او را از خوردن باز داشته باشد علامت این علت آن است که

اگر گرم شد و سختی در پیچ دو ماه باشد و دو سه روز بول بسته باشد علاج آن است

و پیاز سیر خام در روغن کنجد بپزند و در آب کوفته و صاف کنند و قدری نمک و بول

ازو حل کنند گرم گرم در آب رسانند الغرض آن آب بول کند و اگر بسته شود پاره دست چرب

تا بر حقنه رسد کنند و کیف جزو آن الکحل بر روی معقد آن آب کنند تا بول روان آب شود که مدت

ملاحظه کنند و بول او را در نگاه دارند چون بول دار بسیار سیر بشود و درازی وقت در خوردن آب

مستعد این علت باشد و همین سیر آب کنند و بول او را پر شود و بعد از آب دادن این علت

ازو نرسد و پس ازان آب گوارا از خون و شیر به آن دهند و گرم شود هرگاه آب خوردن بول کند سبب است

هر دو بر گرم آن برادر و کم شده باشد و یا جگر شده باشد و غیره باشد خارش و جاهای باشد و یا گرما زده باشد

و یا بیماری در گلو آن آب سرد رسیده باشد علامت این علت آن است که بول نکرده آب

علاج این علت آن است که از خوردن هر روز آن را در خون یکبار نیز و لیمو و گلاب از هر دو یک

یک پاره و هیچ کس نیکو زعفران در روده این و مشک رسانند و هم مشک بادام کوفته در آب کرده

و صاف کنند و بعده دو سیر او را نیز در حلق ریزند و به همراه آن آب از زهر و اگر بسته شود همین حرکات زنند

اسهال زحیر

بهترین صفت جگر هر چند دانه انگور در کبیکج و فلفل و جوز بوا هر دو از فلفل و جوز [illegible] سفیده از هر کدام

پنج درم و قرنفل زعفران و صبر ده درم آب انگور تازه روغن کنجد بجوشانند و بقوام آرند چنانکه مثل رب گردد

و چهار درم کرکم سه درم هلیله پنج درم و [illegible] درم در کرمان آب هر روز هر چند ادویه هم چنان لیسند تا هر سه اقوال

بول کند خون بر طرف شود هرگاه پیدا شود بهار از هر طرف بگرداند و ریشه [illegible] نافه و ضعف [illegible]

و برگ کاهو و برگ خبازی [illegible] هرگاه خصیه آب ورم کند و سخت شود باید علاج این است آن

با هم [illegible] شکم [illegible] با هم سرشته [illegible] در زیر آن خون [illegible]

خصیه [illegible] درد [illegible] و چند دانه [illegible]

[illegible] خصیه آب [illegible] سه روز هم چنان لیسند تا فاما [illegible]

[illegible] داگر [illegible]

چنانکه تمام خصیه [illegible] و زعفران [illegible] کتان [illegible] بر روی [illegible]

در درون [illegible] خصیه [illegible]

در درون

در درون آن محکم بسته هر دو یک شب هم چنان لیسند تا هر آن ورم بر طرف شود داگر [illegible] قدری [illegible]

و صبر سقوطری و تخم کتان [illegible] آب بجوشانند [illegible] هلیله چند [illegible] آن ورم [illegible]

[illegible] شود [illegible] پس [illegible] ورم [illegible]

[illegible] هرگاه از خصیه آب [illegible] علاج آنست [illegible]

[illegible] محکم [illegible] آب [illegible] قدری نمک [illegible] ورم [illegible]

روغن گاو و [illegible] روغن گاو و روغن [illegible]

باشد بهتر است فاما [illegible] چنانچه [illegible] بالای آن [illegible]

[illegible] هرگاه [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] علاج [illegible] چند دانه [illegible]

قدری [illegible] سقوطری [illegible] سفیده [illegible]

بر مقعد آن اسب [illegible] و مقعد را با مهره‌ای که محکم بسته باشند چنبره در میان چسبانی کنند آن گوشت

بر طرف شود و بیمار آنست که در درون مقعد ریش پیدا شود که سفید ... اگر ... علاجش آنست که از آن کرم

... هرگاه در مقعد اسب کرم پیدا شده باشد آن کرم ... به منقاش گرفته بکشند ... بارت

... آن کرم ... ریزه ... و ... در آب ... بیرون آید پس از آن دارو ...

زرق کنند ... آن ... بر طرف شود نوع دیگر علاج ... کرم ... دم اسب را

بالا بردارد ... آن کرم در درون مقعد ظاهر شود و ... را به منقاش بگیرند ...

و اگر ... از مقعد ... آهسته آهسته بر آید ...

و ... روغن ... مقعد ...

مازوج ... روغن و بیضه ... مغز ...

... دارو ... مقعد آن اسب ... هرگاه

در ... مقعد اسب ...

که ... ضعیف شود علاج آنست که ... مقعد آن اسب ... آن

... و اگر ... آن ... به منقاش ... روغن ...

هرگاه اسب ... مقعد ...

... علاج آنست ... روغن ... بیضه ... مغز ... مازوج ...

... و صاف کنند ...

... صبر ... مقعد اسب ...

هرگاه ... دم اسب ... علامت ... آن موها ...

و اگر آن موها را ... مقعد ... دم و مقعد ...

... علاج آنست ... آن موها ...

... صبر ...

و اگر ... آن موها ... هرگاه ... دم اسب

از زکام و خارش حلق ظاهر شود علاجش آنست که قدری جاوشیر و سپند و بقلاسه دو درم ریزه در بینیش دمند

با هم بکوبند و بنفشه و فرفیون آنچه ربع درم آب با آلنه دیگر از استبری با آب گرم یک شب بخورانند تا بیرون

اشتها درو او جوشیده … بکوبند فاما صاحب زجمه گوید که از جمله این علتها را اسهال بهتر است

فی الدوار فی معرفته دماغ متعلق به بهادر حالت آب بخورند کن سب است و عرق ادرار آب ساده نهاده شده با

از دماغ رسیده سر ماهیه باشد علامت این عیب آنست که اسب عطسه زند بجای خود بغلطد و شکم در آمد گیرند

دیده ببیند و از هر دو جانب سرخ شده باشد و بجای خود سر بر زمین زند علاجش آنست که قدری

در روغن زیت حل کنند و اگر بگیرد بینی اسب … و عرق بسیار … شده شیره آن

و چیزی کنند و آن آب را بعرق در او در رند و هرگاه این علت کنند میباید بول کنند و سرگین

و اگر با هم مثل سرگین نیامده باشد و دست … بول و بار و روغن زیت ما لاینه در مقعد آن اسب دمیده

آنچه سرگین بیرون آید … قدری صابون اسب بخورانند … استعمال نماید و اگر

بند شود پیاز را بکوبند با قدری نمک … گرم … و اگر بند شود … در

پیاز را بسیار نیک بکوبند و با نمک سوده … و بول کنند الا عیب … علاجش آنست که قدری

کنند در آب بجوشانند در شکم اسب … گرم … و اگر بند شود … سرگین …

پیاز را … درم … گرم … زیره … درم … با هم بکوبند در آب …

صاف کنند و در بینی اسب ریزند … بول کند و سرگین اندازد …

کمتر از فاسده … گرم … و اگر … چون …

کنند … فاما صاحب زجمه

گوید … این علتها … هرگاه

اسب … باشد … باشد …

علاجش آنست که …

…

و اگر … هرگاه … ضعیف

و بر عقب ناف سبب آن است که اورا شیر [illegible] باشد و [illegible] زاد با [illegible]

و بار او را از دل قصوری راه یافته باشد علاج آن است که قدری سیر [illegible] کنند و [illegible]

در [illegible] و ضماد [illegible] باهم بکوبند و پنجاه درم [illegible] ده درم

نمک باهم آمیخته در گلوی آن اسب ریزند و جو او را [illegible] و آب سرد دهند و دیگر [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] پنجاه درم [illegible] اسب را بگیرند و قدری زعفران [illegible]

گرم کرده در بینی آن اسب ریزند و بقرار [illegible] آید هرگاه اسب [illegible] شده باشد و از [illegible]

باشد علامت آن است که جو را [illegible] و آب بسیار [illegible]

[illegible]

علاج آن است که [illegible]

[illegible] واگر [illegible] نوع دیگر

علاج آن است که قدری [illegible]

[illegible]

سه مرتبه چنین کنند و ملاحظه نمایند که اگر معده آن اسب گرم شده باشد [illegible]

باهم بجوشانند و آب آن را در معده او بمالند و اگر چنین کنند آن علت بر طرف شود

هرگاه اسب سرما زده شده باشد علامت آن است که اسب [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج آن است که قدری [illegible]

[illegible] باهم آمیخته [illegible]

[illegible] فاما [illegible] اسب [illegible]

هیچ چیز [illegible]

[illegible] آن اسب را [illegible]

[illegible] واگر [illegible]

[illegible] واگر اسب [illegible]

سبب این علت آن است که در معده او جو شیر شده باشد بجهت آنکه در وقت جو دادن جو

او را آب نداده باشند و گلوغ در میان جو بهم خورده باشد در معده او

جمع شده باشد و جو در میان گل سبز شده باشد و اسب را لاغر کند علاج است که

و چند روز نمک و [illegible] بخورانند تا آن جو سبز در معده آن تحلیل رود و

و اگر آب برگ چغندر رخنه کنند نیز خوب است هرگاه اسپی از زرداب [illegible]

آمده باشد مگر رفتن شده [illegible] تا آنکه شکم او حرکت کند علاج است و از جو [illegible]

[illegible] او خون بگیرند یا تیغه [illegible] از هر دو طرف داغ کنند [illegible] بر طرف شود

هرگاه اسب را علامت [illegible] باشد علاج است که [illegible] آورده [illegible]

بسیار که کهنه [illegible] در گلوی آن اسب [illegible] علامت بر طرف شود

هرگاه اسب را تب بگیرد و سبب آن است که در فصل تابستان در گرما بسته باشند

یا در فصل پائیز برهنه در زیر باران مانده باشد علامت آن است که آن اسب

آدم از

مگر سیر زده و جو را است نخورد و سر بزیر بیفکند و گوشها فرو ریخته و نفس تند زند

و پهلوی او فراخ بیفکند و نفس سرد بر آرد و چشمها اشک ریزد و بات

بسیار بیفکند علاج است که [illegible] سرخ و کشنیز خشک از هر کدام ده درم بکوبند

و در آب بجوشانند و صاف کنند و قدری نمک داخل کنند و در گلوی آن اسب بریزند

و سه روز چنین کنند و هم برگ چغندر را جوشانیده حقنه کنند و از دستهای او خون

بگیرند و اگر بهتر نشود علاج دیگر [illegible] و به جای تازه در یک

سیر [illegible] و چهار کاه از هر یک [illegible] و همه را با هم در یک دیگ بزرگ

با آب بجوشانند [illegible] کنند و دیگ را در [illegible] آن گذارند

و اسب را بر بالای آن دیگ [illegible] محکم بپوشند و سر دیگ را

[illegible] تا بخار آن بر شکم او بر سر و پا رسد [illegible] تا نفس

[illegible] کنند و او عرق کند و [illegible] و چون [illegible] در او [illegible]

لاغر شده و به بینه و اگر رگ به دخیش و علف نزند شده بر بینه تا بسراب دام

قنفری تریاق در آب حل کنند در گلوی او ریزند شفا یابد و اگر اسب را آب

در به آرد و علامت است که چشمهای اسب سرخ شود و زبان از دهن بیرون

آورد و سر بزانو نهد و عرق کند و عرق در آب و علف نخورد دیوانه وار از جای خود برجهد

دی چشد و اگر اسب را چوب و یا سنگ زنند اثر کرده پر دا کنند و علامت

دیگر آن است که بر جای دندان است مغز کرده بدان بگیرند و لحظه به لحظه

پس از آن کشته سرخ خانگی را بهند هر گاه آن سرخ بمیرد علاج پیر را است در معالجه

آن بیمار کوشیده و اگر سرخ نخورد آن اسب را پاک گشت **علاج** آنست که اول جای زخم آن

سنگ را با سبزه چنانچه حالت الف کنند و شیشه را که بر وی براه جراحت آورد

نگذارند تا آنکه از زخم است بیرون آید و بعد از آن بگیرند قنفری چند به سبزی و سبک

نماز به هم بکرند و جوی مانند مرهم شود بر آن ضماد کنند و قنفری تریاق دیضمه سحاق

خانها

خانه در شیر گاو حل کنند بر آن اسب دهند و بالای آن را طرف او تکمیل به بینه نماز خورده ن

است بیا لاف شکنند زیرا که چه اسب محروق بیستا شده و ام بایر و اسب بخصوص خانگی را نیم چاه

زنند و بر بالای زخم دندان است به سبزه اگر چنانچه سرخ بمیرد آن اسب علاج نیست و اگر چنانچه

سبز و قنفری با نیم جو بعضی اسب دیده دانه نمک را با هم بکوبند و با روغن گاو چرب کرده

دسته چهار روغن بر آن زخم جای دندان است به سبزی آن اسب از آن وقت شفا می یابد

تمام شد الکلام **باب اول** در شناختن بیماری اسب چپ و سبب بیماری اسب نشانه است

فصل اول در شناختن بیماری اسب اول آنکه حکم فرمود هر گاه اگر چه بیماری بر آورد اسب چوب

و جهل کرده ام است علامت آن اسب را در شکم بیماری و خاره کام از قفای او وارد شده

سبک قبر زخم سبزه بر آن اسب نشسته و اگر بیماری بر سنگ از جای بر جهد آن اسب است

دیگر آنکه هر گاه که اسب نیز و دست بر روی جای سبب افزود آن نیز و بازو بر بالای او

زنند و یا حلقه زنند یا شخص را ضربه است اگر حرکت کند و جهد نماید و باد در جای خود

قرار دارد هر شب شبه آن است که وجه است و آن ... است والله اعلم فصل

دوم در شناختن اسب مرانکه اسب را سرد گویند و چشم ... و سینه ... سخت باشد

خرم بر نال است و هر شب دو دیگر سفید ... از ... بعضی ... دو دست

یا پا و یا در ... و یا در ... اسب ... ان ... است و ... است و اسب ... چشم است

کمتر باشد و سینا چشم ... والله اعلم فصل سیم در شناختن اسب کور ... بدانکه

هرگاه خواهی که اسب کور ... را امتحان کنی ... جامه یا پلاس سیاه بر راه

گذار و اسب را ... بر طرف آن سیاهی براند اگر ... و دلیر ... آن سیاه

شبکور است اگر از سیاهی ... کند شبکور است نوع دیگر علامت شبکوری آن است

در روز چرا ... و ... آسیاب ... بی ... دارد ... و ... جا ... براند ... و دلیر ...

با ... و ... شبکور است فصل چهارم در شناختن اسب اخفش یعنی روزکور بدانکه

اسب روزکور ... چشم ... بود چنانکه ... چشم ... دارد

چنانکه

چنانکه ... هر روز ... است ... چشم ... باشد ... والله اعلم

... است و ... باشد ... مبارک است والله اعلم فصل پنجم در شناختن ... اسب

اسب اگر ... باشد ... و ... باشد ... از عقب ...

... با ... اگر ... اگر ... باشد و اگر

... والله اعلم فصل ششم در شناختن

چپ ... است بدانکه هرگاه اسب ... در ... اگر دست ... باشد

چپ دست باشد ... اسب چپ ... دست ... در ... باشد

است ... والله اعلم فصل هفتم در شناختن اسب ... بدانکه

... هرگاه ... چپ و دست ... باشد و پا ... دست ... چپ

سفید بود آن اسب ... بود ... آن اسب ... ازرق

بدانکه هرگاه که اسب را هر دو چشم ازرق بود خوب باشد و اگر یک چشم ازرق بود شوم باشد و چپ

چشم چپ مغرب یعنی سفید و چشم سیاه و دهن فراخ و گوش کوتاه باشد هر تعلیمی که بدو دهند زود

فراموش کند و نادر خیتی دارد او دیگر همراه انشاء بر آن ازجد اسب غزال نیز بر آن دستور است

است خوب باشد اخوی یعنی اسب دو بال راست که آن هر دو و همین جای اسب در دیگر اسبان

حول یعنی آن اسب که یکی از چشم او کج باشد از دیگری کج باشد گفته اند فادح یعنی آن اسب که بالا

و بر او پای چوری بسیار دارد آن اسب شوم باشد اگر هر دو جانب بود شوم نباشد ام ترکیم مجموع

نیز هم چنانی بود اگر هم در پا یا در دو پای یعنی موی دو شاخه باشد ام ترکیب بود و اگر از هر دو جانب دو شاخ باشد نیکوست

قوسون یعنی آن اسبی که در پا یا در بالای سم موی سیاه دارد شوم بود و اگر در دو پا از هر دو جانب بود

نیکو و شوم نباشد هر دو اشرف یعنی سم در میان خمیده بود و سم نیز هم بود اگر ادانم او

و مانع از رکاب او کش دراز نهاد و حراط و لگد زدن در پای لگد و در دیگر

گفته آن دانند گفته والله اعلم فصل ششم در شناختن سفید ... بار اسب شرط آن

ارسام ماه

و بر قضیب آلت او بالد آن قطران را چند نوبت بمالند بر طرف شود این علت را علاج

آن است که گیاهی است در ترکمان تولکی قویروقی گویند هرگاه این گیاه را پیش از

طلوع آفتاب بچینند و مانند جو ریزه کنند تا سه روز هر روز قدری

در خورد اسب با آب بدهند بر طرف شود علاج دیگر آن است که چند عدد

فلوس بسیار از مس کاهل او جلایش او را بیشتر بور اسب کهران فلوس

فرو گذارند چندانکه آن فلوس را فرو گذارند چندانکه آن فلوس در زیر جلایش

او به تحلیل میرود و بسر آنچه او نیز میریزد و خامامه صاحب ترجمه گوید مرا خود

امتحان این علاج کرده درست و مجرب است علت خام هرگاه اسب را این

علت ظاهر شود سبب آن است که از میان رگ گوشت او رطوبت سطبر بود و

از آن رگ ماده ازش فرو ریزد و دو رگ دیگر حرکت کند از سینه و زیر شکم

گذشته از زیر ران او بیرون ریزد و آن رگ را عروق مجوز گویند و بنیاد

این رگها در سینه ظاهر شود بسبب سوراخ شده ریم و چرک متعفن برآید و هر گاه
در یک طویله با دو اسپ بسته باشند علت این اسپ بان اسپ برآید
علاج این علت آن است که انقوزه و زرنیخ زرد و نوشادر و وج و دواره از
از هر کدام یک درم و مرکب جوش هم درم بکوبند با هم بیامیزند و با عرق بید بسرشند
چنانکه مثل مرهم شود و بر سر هر بره جدا جدا ضماد کنند و یک بسته باشند
علاج اصطبانکه بستانند و قدری صابون رقمی و زرده تخم مرغ با روغن گاو در
هاون کوبیده مرهم سازند و یک روز دو بار ضماد کنند آن علت رفع شود
و اگر به نشود علاج آنکه قطران بمالند بعد از آن چند روز بعد آن جراحتها را
با آب گرم پاک بشویند و بعد از آن گاز و صمغ درخت کاج و انزروت از هر
کدام دو درم و روغن زیت بیست درم و موم پانزده درم و روغن گاو ده درم
سرشته و در زیر دیگچه و در تنور پخته چنانکه مثل مرهم شود بعد از آن ضماد کنند

اگر ان

و مرهم نهند چنانکه گفته شد و اگر عیاذا بالله شده باشد که در اسپ ظاهر اوجرب شده باشد بینی آن
جراحت جدا جدا ظاهر شود و اگر علاج نکنند علاج آن است که از زیر آن زخم خیره دو
تار موی دم آن اسپ را با هم بتابند و بجوالدوز بکشند و در آن سر موی ها را هم بگره
رشته دیگر را بندند و بریم آید مگر آن موی را حرکت دهند و چنانکه گفته شد ریم از آن
جراحت بیرون آید و از هر طرف آن زخم رشته جا آن لیف را بکشند و هر روز بار
در جا بسته باشند حرکت دهند و از آن بکشند و بعد از آن بعد از هفت روز تا جراحت از یکطرف
دانه که مگر آن زخم را بشویند نوع دیگر ورم بر شکم اسپ است که پارچه چیست را
بر آن ورم بر بندند و روز هم چنان بسته باشند و اگر ... روغن ... پارچه
ریسمان کهنه را بر بندند یک شب نه روز بسته باشند آن ورم از طرف شکم
به نشود قدری کاه بجوش نهند و بر بالای آن ورم بر بندند آن ورم از طرف شکم آن
سر بکشند و جراحت شود علاج آن است که دوات زیره بندند که سفید است بر بالای آن زخم بنهند

تا متعفن نشود در زخم نکند و پس از آن پاک بشوید بعد قدری پنبه خشک را با قدری

سابیده و بکشند در آن زخم و در دور کنند و اگر بکشند قدری جوزه را کوبیده و بکشند

بار دیگر و پنبه در دهن آن زخم را پر کنند و به بینند تا گوشت کهنه را دور کنند

و گوشت تازه بر آید بهتر و اگر سر لگام الاغ خشک کنند و در کف دست نرم کنند و آن

جراحت را دور کنند و جا به جا بیت باشد نوع دیگر علاج است و آنکه آن زخم را

بشوید بعد از آن قدری بادرنج و صمغ درخت کاج را با هم بکوبند و بر آن زخم ... کنند

و هم گر بد آنکه تکرار کنند و اگر نشود قدری زرنیخ و سر ریش را در آن ... بخوشانند

و پارچه کرباس را در آن تر کنند و بر بالای ورم بنهند و اگر شکنبه گوسفند را

چوب ... ورم ... بالای آن ورم بنهند نتایج نافع است

هرگاه از جای زخم و ریش پشت اسب ... علاج است ... موسی را ...

و در اسب نخجیر ... بعد از سه روز ... موی آن موضع ...

و به آنکه جراحتهای کرم ... در جای ... نوع دیگر علاج است قدری

... قدری ... هر روز آن جراحت پر کنند و پاره شب را ...

آن که ... محکم ببندند و ... پاره ... بالا بنهند و باز ببندند

بعد از ... هفته ... انجراحت خشک شده باشد ... و در ...

بهم رسد هرگاه این ... علامت ... است ... زخم ...

علاج است ... از ... بازوهای او ... خون بگیرند و اگر

نشود قدری ... روغن ... بکوبند ... به جوش ...

نفت سیاه ... اگر ... گرم ... اسب بمالند و اگر نشود در بالای ...

اسب ... از ... ران او ... رگ ... بزرگ ...

اسب را ... و آن رگ را ببرند و خون او را بگیرند و قدری ...

جو ... خطمی ... سقوطری ... ... کنند و ... زخم ... بالا ...

بر بالای آن بشکنند و خمیر کنند و بر بالای کرکاس خام چالا کنند و بر بالای جراحت

به بندند و فردا برگیرند هفت بار آن کرکاس را با شیر ترکنند و دیگر در میان

بمالند و در روز دو بار گرم شد و قدری شیطرج هندی و شنبلید خشک و تخم کاسنی در سه من

آب بجوشانند تا روغن بماند و آب را در گلوی اسب ریزند از این علت خلاص گردد

نوع دیگر آب بگیرند مویز هفت درم و زرشک ده درم و حبه دانه

زرده تخم مرغ در این آب برگ کاسنی جوشانیده و صاف کرده باشد در

جای بنهند که از حرارت آن بگذرد وقت الصباح در گلوی اسب ریزند و اگر صاف

نگردد بریزند همچنین تا سه روز به همین دستور استعمال کنند این علت

رفع شود اما مرض فی الکبد و در علت ورم جگر و علاجها هرگاه اسب پا

پیش بسته در هم کشد سبب این علت آن است که بسیار در پالیز بسته باشند و

سواری نکنند و علامت آن آن است که اسب [illegible] و حرکت نمیکند [illegible]

باجز

باز چیزی به عروق او [illegible] اگر بر ورم او دست که از هر دو [illegible] و

[illegible] دست زنند علاج این علت آن است که از دستهای او

خون بگیرند و اگر به نشود پاره پوست بز را بجوشانند و قدری سبوس در آب

او دهند بعد بر آن ورم به بندند و بیاشامند و اگر به نشود در سینه جا

سینه او را داغ کنند و مرهم [illegible] بر آنجا روغن گاو بمالند این علت رفع

شود و هرگاه اسب [illegible] سبب آن است که جو بسیار از قاعده خورده باشد

۱۲ شعبان

علامت آن است که [illegible] پای او گرفته شود [illegible] علاج این

علت آن است که اسب را با آب [illegible] برانند چنانکه سینه و شکم او را

فرو گیرد و [illegible] اسب بخورانند [illegible] در میان اسب [illegible] از دستهای او

از دستهای او خون بگیرند و قدری روغن گاو گرم کرده بر سینه او بمالند

اسب [illegible] هرگاه در دست [illegible]

علت سراجه ظاهر شود و علامت آنست که در پره چشم پیچیدن ابر پاره استعمال
در بکنند سراجه آب سرد بسته بر روز چهارشنبه دیگر در میان آن آب به بندند
دور ان ساعت بسته هم باز کشانند دور آب روان انداز هم مجربست
در کاو مسطور شود و دردم کهنه دانه کی بشکند و اگر نه الغور علاج کنند بزنگار وافر
از آن سرکه کهنه را آب را از کار چینداز و علاج این علت آنست که هر مرتبه
که در هر جا در پره سراجه ظاهر شود باید در همان پره هم داغ کنند
تا زیاد نشود و اگر از علت سراجه پر آب ورم کند در پره بیرون نیاید و ان
ورم سخت مسطور شده باید این را در سرکه کهنه بگذارند مثل مرهم شود
و یک دانه سرکه موش را ضم کنند با پنبه کهنه بر روی ان ورم به بندد
و یک شب بسته بماند سه الصباح بکشانند و باز روغن گاو چرب کنند و یا پنبه
و پنبه بر آن را در و به بندد از جهت ان پره در زیر ان جمله بقیه بشه خوش کنند
تمام شد